

نقش آل مظفر در تمدن اسلامی

کتاب تهمینة رئیس السادات* / جواد عباسی** / حسین مرادی نسب***

چکیده

عامل تمدن و فرهنگ همواره یکی از مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عوامل در حیات سیاسی ایران بوده است. این موضوع، حتی با وجود تهاجم اقوامی چون مغولان که کوچک‌ترین آشنایی با مذهب و تمدن اسلامی را نداشتند تداوم داشت، مغولان افزون بر خرابی‌ها و ویرانی‌هایی که به بار آوردند، حتی به کتابخانه و مراکز علمی هم رحم نکرده و آنها را به آتش کشیدند اما در عین حال، دانشمندان و فرهنگ‌دوستان به ترمیم این مراکز و احیای آن پرداختند. در واقع، دوره فترتی که بین ایلخانان و ظهور تیمور، آمد، ایران را با دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی روبه‌رو کرد و باعث پیدایش حکومت‌هایی شد که عمر برخی به صد سال هم نمی‌کشید. ما برآنیم نقش آل مظفر را در تمدن اسلامی در این دوره مورد توجه قرار دهیم. این کار بر اساس شیوه تحقیق کتابخانه‌ای انجام گرفته است. کلیدواژه‌ها: آل مظفر، فرهنگ و تمدن، سیاست مذهبی، مشروعیت، ساخت ابنیه.

ta_rais@yahoo.com

* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه فردوسی

** استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی

*** استادیار گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

دریافت: ۱۳۹۰/۶/۲۰ - پذیرش: ۱۳۹۰/۱۱/۳

مقدمه

در زمینه شناخت حکومت‌هایی، مانند آل مظفر و تمامی حکومت‌هایی که در دوره بین سقوط ایلخانان تا ظهور تیمور به وجود آمدند، باید به رشد کیفی و کمی منابع تاریخی توجه کرد. در بیشتر این منابع، حوادث و رویدادهای سیاسی جنگ‌ها، درگیری‌ها و اختلافات خانوادگی در بین اعضای خاندان‌ها حتی با جزئی‌ترین امور آن بررسی شده است، با این حال مطالب یافته‌شده در این زمینه به یکی دو نفر از اعضای یک سلسله یا خاندان محدود می‌گردد، و در مورد بقیه اعضای خاندان فقط مسائل سیاسی بیان گردیده است. اما برخی از خاندان‌ها در این دوران فترت نقش فرهنگی و تمدنی در جامعه اسلامی آن روز داشته‌اند و در این مقاله تلاش شده است تا نقش برجسته تمدنی آل مظفر مورد بررسی قرار گیرد. البته در زمینه بررسی مسائل فرهنگی و تمدنی غیر از منابع عمومی و سلسله‌ای و دودمانی، به تاریخ‌های محلی و منابع ادبی نیز توجه شده است، زیرا بسیاری از مسائلی که در حوزه سیاست قرار نمی‌گیرند در لابه‌لای این دسته از کتاب‌ها یافت می‌شود.

حاکمان آل مظفر

آل مظفر که جد اعلای ایشان، امیر شیخ غیاث‌الدین حاجی بود، نزدیک ۷۷ سال (۷۱۸-۷۹۵ق) بر مناطق فارس، یزد، عراق و کرمان حکومت کردند. نسب آل مظفر به یکی از خاندان‌های عرب خراسان می‌رسد که در زمانی که لشکر اسلام به ولایت خراسان وارد شدند، این قوم نیز از دیار عرب به خراسان آمده و در آنجا سکنا گزیدند. آنان در زمان تهاجم مغول به یزد رفته و در خدمت علاء‌الدوله، اتابک محلی آن منطقه درآمدند. اعضای خاندان مظفری برخی به خدمت ایلخانان بودند و برخی دیگر از ایشان در میبد، شهری در کنار یزد باقی ماندند. از جمله می‌توان به شرف‌الدین مظفر سردسته این خاندان اشاره کرد که زمان زندگی او مصادف با دوران حکومت اولجایتو و چند تن از ایلخانان از جمله اولجایتو بود. اولجایتو حکومت میبد و نگهداری راه‌های اطراف یزد و سرکوبی یاغیان محدوده اردستان تا کرمانشاهان و از هرات تا مروست تا ابرقوه را به او واگذاشت.^۱ پس از او باید به امیر مبارزالدین محمد مظفری اشاره کرد که در واقع او نیز مانند پدرش، شرف‌الدین مورد احترام و توجه اولجایتو و ابوسعید ایلخانی بود و ابوسعید راهداری عراق عجم را به او داد.^۲ پس از مرگ ابوسعید در سال ۷۳۶ق استقلال

امیر مبارزالدین محمد در یزد آغاز شد.^۳ او در سال ۷۴۱ق کرمان را تصرف کرد. در همین دوران، شیخ ابواسحاق اینجو به مناطق تحت حاکمیت امیر مبارزالدین مظفر حمله کرد و در سال ۷۵۱ق طی لشکرکشی که به یزد داشت حدود چهارماه آن منطقه را محاصره کرد، اما چون زمستان فرا رسید به سبب قحطی نتوانست آن شهر را تصرف کند. ابواسحاق اینجو دائماً سعی می‌کرد به هر وسیله‌ای که شده، یزد و کرمان را تصرف کند و در این راه اغلب به حيله و تزویر نیز متوسل می‌شد. امیر مبارزالدین محمد که تا این زمان ضمن دفاع در برابر حمله‌های امیر شیخ ابواسحاق به تحکیم اساس دولت خود می‌پرداخت، درصدد برآمد تا فارس را ضمیمه متصرفات خود کند، از این رو، در سال ۷۵۴ق موفق شد پس از شش ماه محاصره شیراز، آن را از سلطه شیخ ابواسحاق اینجو بیرون آورد.^۴

همچنین مبارزالدین محمد چندین بار به تصرف اصفهان همت گماشت و سرانجام در سال ۷۵۸ق آن را تصرف کرد. همین‌طور وی در سال ۷۵۷ق به تسخیر لرستان همت گماشت و سرانجام اتابک نورالورده را شکست داد. اتابک نورالورده که از حکام لرستان بود و با امیر مبارزالدین محمد و فرزندان او، یعنی شاه شجاع و شاه منصور دوستی و خویشاوندی داشت، در این زمان به دشمنی با مبارزالدین محمد پرداخته، و تصمیم گرفته بود اصفهان را تسخیر کند. امیر مبارزالدین ابتدا مولانا ناصرالدین خنجی، خواجه صدرالدین اناری و چندتن از بزرگان خود را برای مصالحه نزد اتابک فرستاد، اما چون تغییری در تصمیم او دیده نشد سرانجام مبارزالدین امر به جنگ با او را صادر کرد و بر اتابک غلبه یافت.^۵

همچنین او در سال ۷۵۹ق به آذربایجان لشکر کشید، ولی چون از مرکز حکومت دور بود و نمی‌خواست با سلاطین آل‌جلایر که چشم طمع به آذربایجان داشتند درگیر شود، از نگهداری آن منطقه صرف‌نظر کرد.^۶ وی پس از ورود به تبریز به بالای منبر رفت و خلفای عباسی مصر را که چندی پیش بیعت آنان را پذیرفته بود، دعا کرد و به نماز جماعت پرداخت و پس از دو ماه اقامت در تبریز آنجا را ترک کرد.^۷

امیر مبارزالدین محمد سرانجام در سال ۷۶۵ق درگذشت و در میبد در مدرسه مظفریه او را به خاک سپردند. مدت حاکمیت او از سال ۷۱۸ق به مدت ۴۲ سال ادامه داشت.^۸ پس از او پسرش شاه شجاع مظفری شیراز را مرکز سلطنت خود قرار داد و از سال

۷۸۶-۷۶۰ ق حکومت کرد. وی گرچه از سال‌های ۷۶۰-۷۶۷ ق با برادرش شاه محمود بر سر تصرف شیراز درگیری داشت، اما سرانجام شاه شجاع آن منطقه را تصرف کرد.^۹ همچنین او در سال ۷۷۷ ق به آذربایجان لشکر کشید و پس از تصرف آن ایالت، متصرفات خود را از طرف شمال تا نواحی سلطانیه گسترش داد.^{۱۰} شاه محمود، برادر شاه شجاع در طول فرمانروایی خود، بیشتر بر ناحیه اصفهان حکومت می‌کرد و البته در این مورد با برادرش شاه شجاع اختلاف داشت، از جمله اینکه در زمانی که شاه شجاع درصدد تصرف اصفهان در سال ۷۶۸ برآمد، شاه محمود از او خواست تا از تعرض به اصفهان صرف‌نظر کند و این شهر را همچنان در اختیار او بگذارد. شاه شجاع پذیرفت به شرط اینکه خطبه و سکه به نامش باشد.^{۱۱} پس از درگذشت شاه محمود، در سال ۷۷۶ ق شاه شجاع، اصفهان و عراق عجم را تصرف کرد.^{۱۲}

پس از مرگ شاه شجاع از سال ۷۸۶-۷۹۵، یعنی تا زمان قتل‌عام شاهزادگان مظفری به دست تیمور، دولت آل مظفر رو به زوال رفت. پس از شاه شجاع، فرزندش سلطان زین‌العابدین روی کار آمد (از سال ۷۸۶-۷۸۹) و طبق وصیت پدرش حکومت شیراز را به عهده گرفت و با شاه یحیی در این مورد درگیر بود که گاه شاه یحیی و گاه سلطان زین‌العابدین آن منطقه را در تصرف داشتند.^{۱۳} شاه منصور که پسر عمو و برادر زن سلطان زین‌العابدین بود، از سال ۷۹۰-۷۹۵ ق حکومت داشت. او ابتدا در منطقه خوزستان حکومت داشت و سپس شیراز را تصرف کرد.^{۱۴} سلطان احمد مظفری نیز در کرمان حکومت کرد و در همانجا درگذشت.^{۱۵} همان‌طور که ملاحظه می‌شود نواحی تحت حکومت فرمانروایان مظفری مدام در حال جابه‌جا شدن بین فرمانروایان بود و کشمکش بر سر تصرف ولایات در بین ایشان وجود داشت.

فضای فرهنگی - تمدنی دوران آل مظفر

در واقع، از اواخر دوره ایلخانان کم‌کم جریان‌های رو به رشد صوفیانه‌ای پدید آمد و با روی کار آمدن سلسله صفوی شکل جدی‌تری به خود می‌گیرد و سپس تشیع جایگزین آن می‌شود و در مقابل از شدت تسنن افراطی کاسته می‌شود.

در دوره ایلخانی می‌توان کم‌کم گرایش فرمانروایان را به تشیع مشاهده کرد، چنانکه غازان پس از اینکه در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم حموی اسلام آورد، به زیارت اماکن

مقدسه شیعه در بین‌النهرین رفت. اولجایتو نیز بر همین مذهب ادامه داد و پس از تسنن حنفی و شافعی، تشیع را برگزید، اما فرزندش ابوسعید ایلخانی، همان مذهب اهل سنت را انتخاب کرد. این تغییر مذهب‌ها خود گویای تحولی جدید در نظام مذهبی ایران بود، اما به رغم اصلاحاتی که در این دوران، انجام گرفت دگرگونی خاصی به وجود نیامد. در این دوران یعنی از اواخر عهد ایلخانی گرایش به شیعه در بسیاری از محافل در درجه نخست، به واسطه عارفان و تصوف نمود پیدا می‌کرد.^{۱۶}

در این مورد به مذهب کبرویه اشاره می‌شود که در رخنه و نفوذ روزافزون تشیع در تصوف ایرانی نقش بسزایی ایفا کرد. شیخ نجم‌الدین کبری، پیر بزرگ صوفیه خوارزم، اگرچه بر مذهب تسنن بود، اما به شیعه اظهار ارادت خاصی نشان می‌داد و مدایحی چند در منقبت حضرت علی علیه السلام و اهل بیت داشت. همچنین در این زمینه می‌توان به سلسله شیخیه - جوریه در خراسان اشاره کرد که پس از قتل شیخ خلیفه (مؤسس آن) در سال ۷۳۶ق، حسن جوری شمار زیادی از پیروان جدید را در نیشابور، توس، خبوشان و ایبورد گرد آورد که به سرمداران پیوستند و به ایجاد حکومت سرمداران کمک کردند.^{۱۷} همچنین دوران جنبش حروفیه مقارن با همین زمان از مرگ ابوسعید ایلخانی و تحرکاتی که تا دوره تیموری پیش آمد، بوده است. سیدفضل‌الله استرآبادی در فاصله سال‌های ۷۷۶-۷۷۸ق در تبریز بود و وقتی شاه شجاع مظفری در سال ۷۷۷ق به قصد تصرف تبریز حرکت کرد، بعید نیست او کتاب فقهی خودش را به نام شاه شجاع مظفری نوشته و به او پیشکش کرده باشد.^{۱۸} در واقع، تلفیق تشیع و تصوفی که بیان شد در وجود این عارفان نمود پیدا می‌کرد.

با قاطعیت می‌توان اذعان داشت که بیشتر مناطق ایران مذهب تسنن داشتند، اما نواحی محدودی از جمله گیلان و مازندران و خوزستان و شرق قهستان و شهرهایی چون ری و ورامین و قم و کاشان و سبزوار در خراسان از مراکز سنتی تشیع بودند. این مسئله با محوریت خلافت عباسی از صحنه مذهبی و حکومت مغولان شروع شد و نتیجه آن، کاهش نفوذ فقیهان در سرزمین‌های شرق اسلامی بود. مهم‌ترین وجوه تغییرات و تحولات مذهبی در این دوره، جلوه‌های گوناگون پرهیزکاری عمومی، توسعه تصوف اسلامی و طریقت‌های وابسته به آن و توسعه اعتقادات به معجزات و کرامات بود.^{۱۹}

شاید بتوان گفت این دورانی است که برای تلفیق تصوف و تشیع و گرایش روزافزون به علوی‌گرایی تلاش شد،^{۲۰} زیرا این تسنن شافعی بود که در مقایسه با دیگر مذاهب،

کارآیی جذب دیدگاه‌های مختلف ایدئولوژیکی را داشت و راه را برای این تلفیق، ترکیب و سرانجام پذیرش تشیع در دوره‌های بعد، تشیع هموار ساخت.^{۲۱}

با این حال، سلاطین مظفری در عهد حاکمیت خود به ضرب سکه همت گماشتند که در یک طرف آن «لا اله الا الله محمداً رسول الله» و چهار گوشه آن نام خلفای راشدین و در طرف دیگر آن، نام حاکمان مظفری نقش بسته بود.^{۲۲} مسکوک‌های این دوره در ضراب‌خانه‌های شیراز، کاشان، یزد، لار، کازرون و همچنین در مراکز حکومت‌های محلی، مانند ایذج و هرمز ضرب می‌شد.^{۲۳}

در واقع، می‌توان دین‌داری و حمایت از احیای خلافت عباسی و وحدت مسلمانان را که بعد از سقوط خلافت بغداد در سال ۶۵۶ق از میان رفته بود، از ویژگی‌های بارز این خاندان ذکر کرد. توجه به علمای دین و حفظ شعائر مذهبی در میان امرای این خاندان در مقایسه با دیگر معاصرانشان بیشتر به چشم می‌خورد.^{۲۴} معمولاً حاکمان و وابستگان آنها از مذهب برای تقویت حاکمیت خود بهره می‌بردند و از لهو و لعب و باده‌خواری دور نبوده، آن را تفریحی می‌دانستند.^{۲۵}

بیشتر علمای مذهبی در مراکز علمی که عبارت بود از مدارس و مساجد و خانقاه‌ها به تدریس اشتغال داشته و به علوم، چون قرائت و تفسیر قرآن، علم حدیث، فقه و اصول و کلام اسلامی می‌پرداختند. علما و دانشمندان در قلمرو امیر مبارزالدین و جانشینانش برای رواج قواعد و قوانین معتقدات خود به تألیفات چندی پرداخته یا بر کتاب‌های قدیمی‌تر، شرح و حاشیه می‌نوشتند تا فهم مطالب آن را آسان‌تر کنند. از تعداد مدارس متعددی که در یزد، شیراز و کرمان در این دوره بنا شد می‌توان میزان توجه مردم به تحصیل علوم مذهبی را دریافت. در کنار رشد علوم دینی، مخالفت علما و فقها با علوم عقلی، به ویژه فلسفه و حکمت، کاملاً نمایان بود و در کنار این وضع، امیر مبارزالدین هم به حمایت علما پرداخت. او به تحریک علمای آن عصر، دستور داد که کتاب‌های فلسفی را که به اعتقاد او کتاب‌هایی ضاله یا گمراه‌کننده بود، از میان ببرند.^{۲۶}

با اینکه در یزد و شیراز مقارن دوران حکومت مظفری سادات بسیاری زندگی می‌کردند، اما جو کلی مذهبی مردم ایران سنت و جماعت بود و سلاطین آل مظفر نیز به آن

اعتقاد داشته و پیروان مذهب خود را تقویت می‌کردند، از جمله اینکه شاه شجاع منصب قضاوت شیراز و توابع رادر اختیار مولانا بهاء‌الدین عثمان کوه‌گیلویی که از علما و فقهای مشهور شیراز و مورد احترام امیر مبارزالدین و شاهزادگان مظفری بود، قرار داد و با این عمل دست قاضیان شافعی را در اجرای قوانین این مذهب باز گذاشت.^{۲۷}

علم و دانش در قرن هشتم در منطقه حاکمیت آل مظفر

در واقع دوره‌ای که از آن بحث می‌شود می‌توان به دوران حکومت‌های محلی متقارن نام برد و نقش سیاسی حاکمان آل‌اینجو و آل‌مظفر را در زمان‌های نزدیک به هم مشاهده کرده در حقیقت، در همین دوران و اندکی قبل از به قدرت رسیدن آل‌مظفر در زمان شیخ ابواسحاق اینجو، شاعران و نویسندگان ممتاز و برجسته‌ای پا به عرصه ظهور گذاشته و باعث رشد و غنای فرهنگی و تمدنی در این دوران شدند که از جمله می‌توان به عبید زاکانی و حافظ اشاره کرد. ولی در روزگار امیر مبارزالدین سخت‌گیری بر اهل ادب و فرهنگ، چهره بارزی از خود نشان داد و همچنین حیات اجتماعی و عمومی شهر تحت نظارت شدید محتسبان درآمد. اما پس از او وقتی پسرش شاه شجاع بر شیراز حاکم شد، روحیه تسامح و آزادی را دوباره به شیراز بازگرداند.^{۲۸} باید توجه داشت ادبیات در این دوره به یکی از دوران‌های اوج خود دست یافت، چنان‌که می‌توان به سه تن از بزرگان شعر و ادبیات که در این عصر زیسته و بالیده‌اند، مانند سلمان ساوجی (م ۷۷۸ق) و عبید زاکانی (م ۷۷۲ق) که در زاکان قزوین مسکن داشت و سرانجام به فارس آمد و به این شهر بیشتر از موطن خود علاقه و دلبستگی نشان می‌داد، اشاره کرد. زاکانی اواخر عمر خود را در شهر شیراز و در دستگاه شاه شجاع گذراند. وی در تعریف شیراز می‌گوید:

به یمن معدلت پادشاه بنده نواز بهشت روی زمین است خطه شیراز^{۲۹}

همچنین می‌توان به حافظ شیرازی (م ۷۹۱ق) اشاره کرد که نزد مولانا عضدالدین ایجی و میر سیدشریف جرجانی حکمت و فقه اسلامی آموخت. در واقع، قریبی که او زندگی می‌کرد عصر رواج تصوف و عرفان بود و او افکار عرفانی را در غزلیات خود در قالب بهترین و لطیف‌ترین معانی درآورد و اشعار حکمتی و عرفانی را در لباس غزل جلوه‌گر ساخت.^{۳۰} البته در این برهه، علوم و دانش‌های نظری انسانی و تجربی در دوره انحطاط

قرار داشتند. دانشمندان برخی علوم، به ویژه فارس در زمان ابواسحاق اینجو و شاه شجاع مظفری، آثاری پدید آوردند، اما این آثار در مقایسه با آثار علمی به وجود آمده در سده‌های چهارم تا ششم هجری اصالتی ندارند. مهم‌ترین کارهای این دوره در دو حوزه تاریخ و کلام شیعه انجام گرفت. اما حوزه تاریخ به سبب آنکه مغول به آن علاقه‌مندی نشان می‌دادند، ایرانیان از این فرصت استفاده کرده و آثار خود را به زبان فارسی نوشتند.

از جمله علما و فضایی عصر فترت می‌توان به شیخ سعیدالدین محمدبن مسعود کازرونی (م ۷۵۸ق) اشاره کرد که از فضلا و محدثان معاصر امیرمبارزالدین محمد مظفری بود. از نوشته‌های او می‌توان به مشارق الانوار اشاره کرد.^{۳۱} دیگری میرسیدشرف جرجانی علی‌بن محمد که در اصل مازندرانی بود که در دوره قدرت شاه شجاع مظفری در شیراز به تدریس پرداخت و در آنجا اقامت کرد. اثر معروف او در فلسفه، کتاب التعریفات، در منطق الکبری فی المنطق و در صرف عربی کتاب مشهور به میر است.^{۳۲} دیگری مولانا مبارک‌شاه بود که از موسیقی‌دانان معروف قرن هشتم هجری است. وی بر کتاب الادوار صفی‌الدین ارموی شرحی به عربی نوشته و آن را به شاه شجاع اهدا کرد.^{۳۳} از دیگر علمای این دوره، شمس‌الدین کرمانی است که یکی از علمای بزرگ فقه و حدیث و تفسیر و معانی و بیان و علوم عربیه است. و همچنین قاضی ابوطاهر مجدالدین فیروز آبادی که نوشته معروف او قاموس المحيط و القابوس الوسیط است.^{۳۴} مهم‌ترین فرمانروایی که در دوره فترت در ایران زیست و از علم و ادب و شعر حمایت کرد، شاه شجاع مظفری بود. شاه شجاع که از هوش و حافظه سرشار بهره‌مند بود به کسب علم و ادب پرداخت و در این زمینه، منشآت او نشان‌دهنده قدرت قلمش در نگارش فارسی است. دربار او جایگاه وزیران بزرگ و ادب‌پروری، چون قوام‌الدین حسن صاحب عیار و برتر از همه، خواجه جلال‌الدین تورانشاه بود.^{۳۵}

امیر مبارزالدین

مبارزالدین محمد، خراسانی و از قریه سلامه از ولایات خواف بود که در زمان سلطان محمد خدابنده به همراه پدرش در یزد راهداری می‌کردند. امیر مبارزالدین در زمان سلطان ابوسعید ایلخانی، شحنگی^{۳۶} یزد را داشت، اما پس از درگذشت ابوسعید دم از استقلال زد و خطبه خواند و سکه به نام خود ضرب کرد.^{۳۷}

او فردی شجاع و دین‌دار بود و برای تقویت دین اسلام و علما و رعایت رعایا می‌کوشید^{۳۸} / امیر مبارزالدین محمد، صفات برجسته‌ای، از جمله شجاعت، سیاست و کفایت داشت. وفای به عهد او در کمال بود و در دین‌داری مردی معتقد بود، اما عیبی که از این لحاظ بر اوست، مداخله دادن دین از دیدگاه خودش [و به گونه‌ای افراطی] در امور حکومتی بود، از این‌رو، برخی کارهای او ریا و تزویر به نظر می‌رسید.^{۳۹} همچنین دینداری او گاه به حد افراط می‌رسید و چه زیبا معلم یزدی این افراط‌کاری او را بیان می‌کند:

های و هوی مستان به تکبیر خداپرستان مبدل شد و گلبانگ می‌خواران به دعای دینداران عوض یافت و هر که دست در محرمات می‌زد یا پای در حد منکرات می‌نهاد، بی حد ادب می‌یافت و هر زمان از صمیم دل مناجات «ربنا اغفر لنا ذنوبنا به مسامح ساکنان صوامع خضراء» می‌رسانید.^{۴۰}

همین جاست که صبر حافظ لبریز می‌شود و این زهد ریایی امیر را محکوم می‌کند. او عبادت آلوده به ریا را نامعقول می‌داند و چه ظریف می‌گوید:

باده نوشی که در او روی و ریایی نبود بهتر از زهد فروشی که در او روی ریاست^{۴۱}

امیر مبارزالدین محمد القاب دیگری، از جمله شاه غازی^{۴۲} و محتسب داشت، در زمینه دادن لقب شاه غازی به امیر این مطلب بیان شده است، در جنگی که او با طوایف جرمان و اوغان (در اصل از اقوام مغولی بودند که در زمان سلطنت ارغون‌خان به درخواست سلطان جلال‌الدین سیورغتمش، پادشاه قراختایی کرمان برای محافظت در این منطقه ساکن شده بودند)^{۴۳} داشت، امیر بنا بر فتوای علمای یزد و کرمان که آنان را کافر اعلام کرده بودند به سرکوب این طایفه پرداخت و به همین علت او را شاه غازی لقب دادند،^{۴۴} زیرا این طایفه راه عصیان و سرکشی پیش گرفته و بر سنت مغولان بر بت‌ها تعظیم و نزد آن قربانی می‌کردند. حافظ شیرازی هم در شعری او را به همین نام می‌شناسد:

شاه غازی خسرو گیتی ستان آن که از شمشیر او خون می‌چکید
گه به یک حمله سپاهی می‌شکست گه بهویی قلب گاهی می‌درید
سروران را بی سبب می‌کرد حبس گردنان را بی خطر سر میرید^{۴۵}

وی پس از فتح شیراز به عدالت رفتار کرد و تربیت علما و دانشمندان را وجهه همت خود قرار داد و مردم را به شنیدن حدیث و تفسیر و فقه تشویق می‌کرد. او به امر به معروف و نهی از منکر توجهی خاص داشت و در این زمینه بسیار جانب افراط را در پیش

گرفت و همین افراط‌کاری او سبب شد تا ظرفای شیراز لقب «محتسب»^{۴۶} را به او دادند.^{۴۷} با پیروزی امیر مبارزالدین محمد بر شیراز زندگی فردی و اجتماعی مردم تحت نظر محتسب درآمد، به طوری که این امیر متعصب و سختگیر زندگی را بر هنرمندان دشوار ساخت.^{۴۸} حافظ از سخت‌گیری‌های خارج از اندازه او که باعث روی کار آمدن ظاهرپرستان ریاکار شده بود، به شدت اظهار ناراحتی و شکایت می‌کند.^{۴۹}

اگرچه باده فرح بخش و بادگل ییز است بیانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
صراحی و حریفی گرت به چنگ افتد به عقل نوش که ایام فتنه انگیز است^{۵۰}

و در بیتی دیگر می‌گوید:

باده با محتسب شهر نوشی حافظ بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد^{۵۱}

پسرش شاه شجاع در رباعی، پدر خویش را به لقب محتسب می‌شناسد:

در مجلس دهر ساز مستی پست است نه چنگ به قانون و نه دف در دست است
رنندان همه ترک می‌پرستی کردن جز محتسب شهرکه بی می‌مست است^{۵۲}

همین مقدس‌مآبی او سبب شد تا جنازه سعدی را از قبر بیرون آورد و آن را آتش بزند، زیرا اشعار سعدی را خلاف شریعت می‌دانست، اما شاه شجاع با بیتی از اشعار سعدی مانع این کار پدر شد:

سعدیا بسیار گفتن عمرضایع کردن است وقت عذر آوردن است استغفرالله العظیم^{۵۳}

امیر تا آن حد در مسائل مذهبی از خود پابندی نشان می‌داد که برای نام‌گذاری نوه‌اش یحیی که در سال ۷۴۴ق متولد شد، از قرآن تفأل گرفت که این آیه آمد: «أَنَّ اللَّهَ يُبْشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ.» (آل عمران: ۳۹) و چون در همان سال بر گروهی از اعراب فولادی^{۵۴} که در هرات و مروست و صحن رودان و شهر بابک دست به تاراج و غارت زده بودند، پیروز شده بود، نام او را نصرت‌الدین یحیی گذاشت.^{۵۵}

امیر مبارزالدین در سال ۷۴۰ق در حالی که چهل سال داشت راه توبه را در پیش گرفت و به عبادت و طاعت بسیار پرداخت، چنان‌که از خانه تا مسجد را با پای پیاده می‌رفت. منابع، این سال را در شرح احوال مبارزالدین به «بلوغ حقیقی» (به کمال رسیدن)

می‌شناسند.^{۵۶} عبید زاکانی هم توبه او را دستخوش طعنه قرار داده است.^{۵۷} همچنین توبه دیگری برای امیر مبارزالدین در سال ۷۵۲ق ذکر شده است.^{۵۸}

شاه شجاع فرزند امیر مبارزالدین محمد

او حاکمی فاضل، عالم و حافظ قرآن بود و فضلا و دانشمندان همواره از علوم و معارف او بهره می‌بردند. نه سال حکمرانی کرد و به عنوان پادشاهی عالم و فاضل که مذهب اهل سنت داشت، شناخته می‌شد و در کارها بر خدا توکل می‌کرد.^{۵۹} وی نزد دانشمندان عصر خود، از جمله قاضی عضدالدین ایجی، صاحب *مواقف* (این کتاب در علم کلام نوشته شده و نویسنده آن از اهل ایج یا ایج در فارس بوده است)^{۶۰} تلمذ و بهره علمی می‌برد.^{۶۱} وی شاعری برجسته بود که به عربی و فارسی شعر می‌سرود.^{۶۲} شاه شجاع در اشاعه احکام دین سعی می‌کرد و روح اعتدال و آزادی و تسامح را پیش گرفته و از افراط‌کاری پدرش در کارها پرهیز می‌کرد.^{۶۳} حافظ در غزل هایش او را پادشاهی عیب پوش معرفی کرده است:

رنیدی حافظ نه گناهی است صعب با کرم پادشاه عیب پوش^{۶۴}

البته طبع حاکمیت، انسان را به خوش گذراندن سوق داده، موجب فراموشی خدا می‌شود، از این رو، شاه شجاع در اواخر عمر به عشرت‌طلبی و باده‌گساری پرداخت.^{۶۵}

در واقع، دوران او با روی کار آمدن تیمور همراه است. در تیمور نامه، آمده است:

که آل مظفر از بخت نگون نهادند پا از حد زانعام و احسان صاحبقران فراموش کردند بد
خود برون اختران زانعام و احسان صاحبقران فراموش کردند بد اختران^{۶۶}

شاه شجاع در نامه‌ای تمامی فرزندان و خانواده خود را به تیمور سفارش می‌کند که آنها را تحت حمایت خود قرار دهد. وی در این نامه توجه او را به مسائل مذهبی نشان می‌دهد و از تیمور می‌خواهد که فرزندان و اقوامش را پناه داده، از آنان حمایت کند.^{۶۷} وی در ابتدای این نامه از آیات قرآن استفاده کرده و در آن نام حضرت رسول ﷺ را برده است. این مسئله توجه او را به مسائل مذهبی نشان می‌دهد.

در منابع، مطلب خاصی درباره اعمال و سیاست‌های مذهبی دیگر شاهان آل مظفر نیامده، بلکه بیشتر به مسائل سیاسی حیات آنان اشاره شده است.

حکومت سلطان زین‌العابدین (۷۸۶-۷۸۹ق در شیراز و سپس اصفهان) و شاه منصور (۷۹۰-۷۹۵ق حاکم خوزستان و شیراز) چندان دیری نپایید؛ زیرا بیشتر درگیر مسائل سیاسی زمان خود که مقارن با ظهور امیر تیمور گورکانی بود شده و خیلی زود از صحنه سیاست حذف گردیدند، به طوری که شاه منصور پس از پنجاه سال زندگی (۷۴۵-۷۹۵ق) به عنوان آخرین پادشاه آل مظفر به دست تیمور گورکانی کشته شد.

رابطه حاکمان آل مظفر با خلیفه عباسی مصر

در سال‌های میانی قرن هفتم، مغولان در پی در نوردیدن سرزمین‌های شرق اسلامی بر بغداد دست یافته و به عمر طولانی خلافت عباسی در سال ۶۵۶ق پایان دادند. آنها در تداوم مسیر جنگی خود، پس از اندک پیروزی که در شامات به دست آوردند، هنگامی که در عین جالوت با سپاه مصریان روبه‌رو شدند، از آنان شکست سختی خوردند. در واقع، می‌توان این شکست را نقطه پایان فتوحات مغولان در این نواحی دانست. پس از کشته شدن المستعصم بالله، آخرین خلیفه عباسی، جهان اسلام بدون خلیفه ماند.

در این زمان این مسئله وجود داشت که منصب خلافت در دست چه کسی باید قرار گیرد و از این منظر بیبرس، بنیان‌گذار حقیقی دولت ممالیک توانست راه حلی برای آن بیندیشد. او احساس کرد که قاهره می‌تواند به جای بغداد، همچنان خلافت را در اختیار داشته باشد. به نظر بیبرس این کار می‌بایست به دست یکی از اعقاب عباسیان سپرده می‌شد که از بغداد و مقابل مغولان گریخته و در شام جا گرفته بود. از سوی دیگر، حلب نیز که شهری مهم در شامات شمرده می‌شد و به چنگ مغولان نیفتاده بود، در اندیشه آن بود که خلافت عباسی را احیا کند. بدین ترتیب، هم‌زمان در دو نقطه، دو نفر برای تصدی خلافت مطرح شدند: یکی، در قاهره و دیگری، در حلب که رقابت دیرپایی با هم داشتند. حاکم حلب، امیر شمس‌الدین اقوش، ابوالعباس احمد بن علی، نواده خلیفه المسترشد را با لقب الحاکم بامرالله به خلافت برگزید و به نام او خطبه خواند و سکه ضرب کرد.^{۶۸} امیر ابوالعباس احمد، نوۀ خلیفه المسترشد بن مستظهر عباسی بود و کوشید تا خلافت از دست رفته عباسیان را بازگرداند. وی همراه با پیروانش کوشید برخی از شهرهای اطراف فرات، مثل عانه، حدیثه و انبار را پس گیرد^{۶۹} با این‌همه، بیبرس نیز با پناه دادن به احمد ابوالقاسم بن الظاهر بامرالله و گروهی از عباسیان و بیعت با او با لقب المستنصر بالله در سال

۶۵۹ ق، به خلافت وی در مصر رسمیت بخشید.^{۷۰} این مستنصر که در زمان آخرین خلیفه عباسی در بغداد زندانی بود، با آمدن مغولان آزاد شده، پس از شنیدن اخبار پیروزی‌های بیبرس، همراه گروهی از اعراب نزد او آمدند.^{۷۱}

رقابت حلب با قاهره در خلافت، با کشته شدن المستنصر در سال ۶۶۰ ق در جنگی با مغولان پایان یافت. پس از او بیبرس، ابوالعباس احمد یا همان الحاکم بامرالله را به قاهره دعوت و در سال ۶۶۱ ق با او بیعت کرد.^{۷۲} از این زمان دوران تازه‌ای در خلافت آغاز شد که بیش از دو قرن و نیم دوام آورد و خلافت عباسی مصر نام گرفت. بدین ترتیب، بیبرس موفق شد قاهره را به مرکز خلافت عباسیان تبدیل کند، به گونه‌ای که شکوه و شهرت دینی و علمی بغداد به آنجا منتقل و آنجا محل سکونت دانشمندان و فضلا و تاجر شد.^{۷۳}

امیر مبارزالدین بر حکومت مناطق یزد و کرمان و فارس اکتفا نمی‌کرد. او که در صدد تسخیر عراق و آذربایجان و به طور کلی فتح سراسر ایران بود، می‌خواست از اعتقادات مذهبی مردم استفاده کرده و از طرف آنان حمایتی برای خود به وجود بیاورد. او برای استحکام مواضعش در اندیشه بیعت با خلفای عباسی افتاد. یکی از خلفای عباسی مصر به نام المعتضد بالله ابوبکر که از نسل خلفای عباسی بغداد و از فرزندان المستعصم بود، سفیری نزد او فرستاد تا با وی بیعت کند. در این میان مبارزالدین نیز که می‌خواست سراسر ایران را فتح کند و در پی مجوز شرعی بود، با المعتضد بالله در سال ۷۵۵ ق بیعت کرد و خطبه و سکه به نام او زد.^{۷۴}

وقتی شاه شجاع فرزند امیر مبارزالدین با کور کردن پدر، حکومت را به دست گرفت پس از مدتی در سال ۷۷۰ ق با القاهر بالله محمد بن ابی‌بکر، خلیفه عباسی مصر بیعت کرد.^{۷۵} او نیز مانند پدرش بیعت با خلیفه را برای مشروعیت و مستحکم کردن بیشتر پایه‌های حکومتش ضروری می‌دانست.

تعلق شاه شجاع بیشتر به مسئله به رسمیت شناختن خلیفه عباسی منحصر و محدود می‌شد.^{۷۶}

ساخت بناهای مذهبی در زمان آل مظفر

اگرچه از نظر اوضاع سیاسی، روزگار آل‌اینجو و آل مظفر نابسامان است، اما پیشرفت‌های فرهنگی آنان را نباید از نظر دور داشت و همان‌طور که اشاره شد - این دوره درخشان‌ترین

و پربرترین ادوار ادبیات فارسی است. همچنین ایشان در زمینه تذهیب کتاب و معماری نیز جایگاه قابل توجهی دارند، از جمله می‌توان به سبک معماری آل مظفر و نیز ساختن مسجد جامع یزد و مسجد جامع کرمان اشاره نمود. این نوع مساجد بر پایه یک پلان عمومی بود و محراب آن به صورت مربع شکل با گنبد ایجاد شده بود. از آنجا که در نقشه، کف این ایوان‌ها را می‌توان به صورت بازوان یک چلیپا دید، به این نوع مساجد عنوان چلیپایی داده‌اند. به طور کلی می‌توان سبک معماری آل مظفر را یکی از شاخص‌ترین سبک‌های معماری در دوره تیموریان دانست.^{۷۷} در واقع، معماری و کاشی‌کاری آرامگاه‌های تیموری یا مساجد این دوران، طرح‌های به ارث رسیده از عهد آل مظفر است که در عهد تیموری به تکامل رسیده‌اند.^{۷۸} در معماری سبک آل مظفر دو تکنیک هم‌زمان با هم به کار می‌رفت: کاشی معرق و کاشی موزاییک. البته متأسفانه از نیمه دوم قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی، در ایران آثار معماری اندکی باقی مانده است. آثار برجسته باقیمانده از آن سلسله آل مظفر است و سبکی را ایجاد کرده که از حیث قالب ساختاری و نیز تزئین، شایان توجه است.^{۷۹}

سلاطین مظفری و همچنین بزرگان این عصر توجه خاصی به بناهای مذهبی، مانند مساجد و مدارس و دارالسیاده‌ها داشتند. در واقع، نهضتی که در دوران *خواجه رشیدالدین* با ساختن بناهایی، از جمله «ربع رشیدی» و سپس «گنبد سلطانی» و دیگر مدارس و اماکن مذهبی شروع و سنت وقف در آنها رایج شد، در این دوران‌ها رشد و گسترش قابل توجهی پیدا کرد، به طوری که هر جا سخن از ساخت مسجدی می‌آید در کنار آن دستور ساخت مدرسه‌ای هم داده شده و موقوفه‌هایی هم به آن تعلق گرفته است.

شرف‌الدین مظفر پدر امیر مبارزالدین در میبد مدرسه‌ای بنا کرد و باغی هم در آنجا به وجود آورد و نام آنجا را *مظفریه* گذاشت و پس از مرگش او را در همان مکان دفن کردند، اما از آنجا که *خواجه رشیدالدین فضل‌الله* با او دشمنی داشت پس از مرگ *شرف‌الدین مظفر* دستور داد تا املاک او را ثبت و ضبط و دیوانی کنند.^{۸۰}

امیر مبارزالدین به فکر ساختن مسجد جامعی در کرمان افتاد تا مسلمانان در آنجا به فرائض دینی‌شان بپردازند. امیر در ساخت این مسجد چنین سرود:

بنی من جوهر العلیا بیتا کان النیرین له عماد
اذا الشمس لضحی نظرت الیه اقرت ان حلیتها حداد^{۸۱}

«از گوهر سربلندی خانه‌ای ساخت که پایه و اساس آن مقام، دو ستاره هستند. وقتی که آفتاب نیمروز بر آن نظر افکند، اعتراف می‌کند که پوشش نورانی که بر تن دارد، لباس عزاست.»

مسجد جامع کرمان در واقع، بنای چهار ایوانه بزرگی است و کاشی معرق رنگارنگ آن، کیفیتی برجسته دارد.^{۸۲} این موضوع، توجه شاهان مظفری را به شکل ظاهری مساجد نشان می‌دهد.

مبارزالدین محمد در محله سرمیدان، نزدیک قصر خودش دارالسیاده‌ای ایجاد کرد که محل آثار نبوی و منزل اشراف و سادات بود. وی سیدصدرالدین آوجی و فرزندان او را که به تقوا شهرت داشتند، از یزد به کرمان دعوت کرده، نزدیک دارالسیاده به آنان جای داد. همچنین او مولانا معین‌الدین یزدی را به تدریس در دارالسیاده منصوب کرد. امیر مبارزالدین هزینه‌های این دو مکان را از املاک موروثی در مید تأمین می‌کرد.^{۸۳} همچنین خانقاه و حمامی در شهر میبد بنا کرد.^{۸۴}

ساختن بنای مزار خط سبز یکی دیگر از اقدامات اوست که در خصوص ماجرای بنای آن گفته‌اند در زمان امیرمبارزالدین در بیرون دروازه مهریجرده^{۸۵} خندق می‌کنند که ناگهان به قبری می‌رسند که اعضای بدن او سالم مانده و دو تکه حریر سبز و قرآنی در دست‌های اوست و بر آن دو تکه پارچه حریر، خطی سبز نوشته شده بود که کسی نمی‌توانست آن را بخواند. امیر، شب آن فرد را در خواب دید، در حالی که در پیشگاه پیامبر اکرم ﷺ ایستاده بود و شکایت می‌کرد که می‌خواستند خط آزادی‌اش را بگیرند. امیر مبارزالدین از خواب بیدار شد و دستور داد تا او را با آن دو تکه پارچه حریر و خط سبز در همان جا دفن کنند، به همین سبب، مزار وی خط سبز نام گرفت و بنایی روی آن درست کرد.^{۸۶}

شاه شجاع نیز مانند پدرش در تعمیر مساجد و مدارس و خانقاه همت می‌کرد و در این زمینه، مولانا غیاث‌الدین کتاب‌هایی را به مکه فرستاد تا در آنجا خانقاهی برای مجاوران حرم درست کرده و قطعه زمینی هم برای مرقد شاه شجاع بخرد. وقتی ساخت خانقاه در مکه تمام شد شاه شجاع این دو بیت را سرود:

یباب الصفا بیت الم به الصفا	لمن هو اصفی فی الوداد من القطر
تباعده العذار بالملک و العدی	و لیس بصب من تمسک بالمعذر

«در باب‌الصفای خانه‌ای ساخته شد که صفا و صمیمیت در آن جمع شده است. این صمیمیت برای کسی است که در محبت از آب باران لطیف‌تر است. عذر و خیانت با پادشاهی و تجاوزگری سعی می‌کند او را دور نگه دارد. و کسی که به خیانت توسل بجوید انسان جوانمرد و عاشقی نیست.»^{۸۷}

شاه یحیی نیز اقداماتی انجام داد که می‌توان از ساخت مدرسه نصرتیه (۷۸۷ق) در یزد^{۸۸} و تعدادی مسجد نام برد. مهم‌ترین مساجد آن، عبارت‌اند از: مسجد جمعه یعقوبی (۷۸۵ق)،^{۸۹} مسجد نعیم آباد^{۹۰} و مسجد جامع منشاء که در مسجد اخیر، سه تکه از کتیبه آن باقی مانده است.^{۹۱} از آثار زمان حکومت امیر محمود مظفری در اصفهان، اتمام کاشی‌کاری صُفّه، معروف به صُفّه عمر مسجد جامع اصفهان است.^{۹۲} کتیبه‌های موجود در آن و ساختمان آن را به عمر بن عبدالعزیز خلیفهٔ اموی، و بعضی دیگر به عمر بن عبدالعزیز از سلسله آل‌ابودلف نسبت می‌دهند، در حالی که کتیبه تاریخی هلال این ایوان صریحاً زمان آن را دوران سلطنت سلطان محمود مظفری معرفی می‌کند. این کتیبه به خط عزیز تقی حافظ و در سال ۷۳۸ق نگاشته شده است.^{۹۳} همچنین می‌توان نصب در منبت‌کاری امامزاده اسماعیل اصفهان بین بقعه امامزاده و مسجد شعبا که متصل بدان است و دیگر چهل ستون مسجد جامع اصفهان را از دوران محمود مظفری نام برد.^{۹۴} این در که از لحاظ صنعت منبت‌کاری یکی از درهای نفیس بناهای تاریخی است، در دوره پادشاهی سلطان محمود آل‌مظفر در این مکان نصب شده و بر روی آن، کتیبه‌هایی است که در آن صلوات بر چهارده معصوم و «العظمة لله» و «لا اله الا الله» و «محمد ﷺ» و «الملك لله» و «محمد رسول الله» دیده می‌شود و در وسط این دو جمله اخیر در یک شکل مربع از چهار کلمه «علی» نقش بسته است و عبارت‌های دیگری هم دیده می‌شود.^{۹۵} همچنین از آثار زمان عمادالدین احمد مظفری (۷۴۱-۷۹۵ق) می‌توان به مسجد پامنار کرمان در سال ۷۹۳ق اشاره کرد.^{۹۶}

زنان مظفری نیز اقداماتی انجام دادند، چنان‌که مادر شاه یحیی مدرسه خاتونیه را بنا نهاد که او و برخی از خاندان مظفری در آنجا مدفون هستند و موقوفات بسیار دارد. این مدرسه در سال ۷۸۷ق اتمام رسید.^{۹۷} همچنین کنار مسجد، جمعه بازاری که شصت دکان داشت، ایجاد کرد که به «بازار خاتون» مشهور است.^{۹۸} همین‌طور بازاری نزدیک مسجد جمعه یزد، مشهور به «بازار کفش دوزان» ساخت که چهل دکان و چهل حجره داشت.^{۹۹}

همچنین خواهر شاه یحیی مدرسهای به نام «مدرسه خاتونیه» احداث کرد که بنای آن در سال ۷۸۷ق پایان یافت. خانزاده، دختر امیر مبارزالدین محمد، عمه شاه یحیی هم در محله «سر آب نو» مدرسهای ساخت.^{۱۰۰} وی خانه، مدرسه و قبه‌ای نیز در کنار مزار شیخ الاسلام اعظم تقی‌الدین بنا کرد.^{۱۰۱}

همچنین می‌توان از این دوران، وزرای برجسته و بزرگانی را نام برد که در حیات سیاسی آل مظفر نقش عمده‌ای ایفا کردند. این افراد به ساخت بناهای مذهبی نیز پرداختند. از جمله می‌توان به خواجه برهان‌الدین فتح‌الله اشاره کرد که مدت ده سال (۷۴۲-۷۵۲ق) وزارت امیر مبارزالدین محمد را داشت. وی قناتی در یزد احداث کرد که می‌توان از این منظر او را ادامه‌دهنده کارهای عمرانی پدرش، یعنی خواجه کمال‌الدین ابوالمعالی دانست که در یزد بقاع و ساختمان‌های خیریه، مثل مساجد و مدارس، بنا کرد که از جمله آنها مدرسه کمالیه در سال ۷۳۰ق است. همین‌طور خانقاه و دارالشفاء ایجاد کرد و موقوفات بسیاری به آنها وقف ساخت.^{۱۰۲} غیاث‌الدین علی که صدارت و پیشوایی یزد را در زمان مظفریان داشت، مدرسه غیاثیه سوریگ و مدرسه غیاثیه چهار منار را بنا کرد.^{۱۰۳} همچنین سیدرکن‌الدین وزیر شاه یحیی و دیگری رکن‌الدین محمدبن نظام حسینی از بزرگان یزد و قاضی شهر، مدرسهای بنا کردند.^{۱۰۴}

امیر غیاث‌الدین محمد هم که از وزرای این دوران بود مدرسه غیاثیه را ساخته و موقوفات بسیار برای آن قرار داد.^{۱۰۵} قاضی مجدالدین از بزرگان مذهبی در زمان سلاطین مظفری در مسجد جامع شیراز به تدریس کتاب مسند از امام ابو عبدالله محمدبن ادریس شافعی می‌پرداخت.^{۱۰۶} یکی از مهم‌ترین وزرای شاه شجاع، خواجه جلال‌الدین توران شاه بود که سی جزء قرآن را که به خط یحیی‌بن جمال صوفی بود و در سال ۷۴۵ق به دست استادانی برجسته تذهیب شده بود، به مسجد جامع عتیق شیراز وقف کرد.^{۱۰۷}

سلاطین آل مظفر عموماً دین‌دار بوده و علمای دین را محترم می‌شمردند، چنان‌که امیر مبارزالدین به شهاب‌الدین علی و مجدالدین ایچی در یزد ارادت داشت.^{۱۰۸} از دیگر کسانی که سلاطین آل مظفر، مرید وی بودند، محمد شاه، پسر شیخ تقی‌الدین دادا محمد بود، از این‌رو، موقوفات دادائی در زمان محمد شاه زیاد و خانقاه‌ها معمور شد.^{۱۰۹}

نتیجه‌گیری

در فاصله پایان گرفتن حکومت ایلخانان تا ظهور تیمور (۷۳۶-۷۸۲ق) کشور ایران با ظهور حکومت‌هایی روبه‌رو شد که هرچند تداوم آنها زیاد نبود، اما برخی از آنها مانند آل مظفر نقش اساسی در گسترش تمدن و فرهنگ اسلامی داشتند. شناخت این حکومت‌ها به سبب آنکه ایرانی بوده و اداره ایران را برای مدتی، هرچند کوتاه به دست گرفتند، بسیار اهمیت دارد. برخی از این حکومت‌ها مانند آل مظفر اگرچه در دوران حیات خود با مسائل سیاسی بسیاری روبه‌رو بودند، اما نمی‌توان نقش این خاندان را در گسترش تمدن و فرهنگ اسلامی نادیده گرفت. همچنین علما و فضلاء برجسته‌ای در این دوران به نگارش می‌پرداختند. برخی از فرمانروایان آل مظفر، از جمله /امیر مبارزالدین محمد برای مشروعیت بخشیدن به کار خود، بیعت با خلفا را وجهه همت خود قرار داده و با ایجاد اماکن مذهبی و مدارس و سنت وقف، جایگاه ویژه‌ای در تمدن اسلامی ایجاد کردند.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمود کتبی، *تاریخ آل مظفر*، ص ۲۷.
۲. معین‌الدین نطنزی، *منتخب التواریخ معینی*، ص ۱۸۰.
۳. حسینقلی ستوده، *تاریخ آل مظفر*، ج ۱، ص ۶۹.
۴. معین‌الدین نطنزی، همان، ص ۱۸۱.
۵. محمود کتبی، همان، ص ۷۲.
۶. حسین‌قلی ستوده، همان، ج ۱، ص ۱۳۰.
۷. محمود کتبی، همان، ص ۷۸.
۸. همان، ص ۱۲۱.
۹. معین‌الدین نطنزی، همان، ص ۱۸۲.
۱۰. حسین‌قلی ستوده، همان، ج ۱، ص ۱۳۵.
۱۱. محمود کتبی، همان، ص ۹۶؛ قاضی احمد و آصف خان قزوینی تتوی، *تاریخ آلفی*، ج ۷، ۴۶۶۶.
۱۲. معین‌الدین نطنزی، همان، ص ۱۹۱.
۱۳. محمود کتبی، همان، ص ۱۱۹.
۱۴. محمود کتبی، همان، ص ۱۳۱.
۱۵. معین‌الدین نطنزی، همان، ص ۱۹۴.
۱۶. آ. باسانی، «دین در عهد مغول»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۵، ص ۵۱۵.
۱۷. همان، ج ۵، ص ۵۱۸-۵۱۷.
۱۸. یعقوب آژند، *حروفیه در تاریخ*، ص ۱۶.
۱۹. هانس روبرت رویمر، «جانشینان تیمور»، *تاریخ ایران کمبریج*، دوره تیموریان، ص ۱۴۳.
۲۰. ب. س امورتی، «مذهب در دوره تیموریان»، *تاریخ ایران کمبریج*، دوره تیموریان، ص ۳۰۱.
۲۱. همان، ص ۳۰۵.
۲۲. علی سامی، «سکه‌های شاهان آل اینجو و آل مظفر در فارس»، *مجموعه مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی*، ج ۲، ص ۱۲۳-۱۲۲.
۲۳. حسینقلی ستوده، همان، ج ۲، ص ۲۴۴.
۲۴. ابوالفضل نبئی، *اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری*، ص ۹۳.
۲۵. عبدالحسین زرین‌کوب، *از کوچه‌رندان*، ص ۴۴.
۲۶. محمدحسن میرحسینی، *آل مظفر*، ص ۶۵.
۲۷. حسینقلی ستوده، همان، ج ۲، ص ۲۶۸.
۲۸. هانس روبرت رویمر، «آل جلایر، آل مظفر و سربداران»، *تاریخ ایران کمبریج*، دوره تیموریان، ص ۲۳.
۲۹. حسینقلی ستوده، همان، ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۱.
۳۰. همان، ص ۳۱۰.

۳۱. همان، ص ۲۸۷.
۳۲. منوچهر پزشک، *عصرقنرت در ایران سده های میانه*، ص ۱۳۶.
۳۳. حسینقلی ستوده، همان، ص ۲۸۸.
۳۴. همان، ص ۲۹۰ و ۲۹۲.
۳۵. منوچهر پزشک، همان، ص ۱۳۹.
۳۶. منظور داروغگی، پاسبانی شهر و برزن. شحنة (-e) *šehna* به معنی حاکم نظامی است. مأموری که از طرف پادشاه عهده دار امور اداره دسته‌ای از ایلات و عشایر را داشت. (معین، فرهنگ معین، ذیل ماده).
۳۷. دولتشاه سمرقندی، *تذکرة الشعراء*، ص ۲۸۴.
۳۸. عبدالطیف قزوینی، *لب التواریخ*، ص ۲۶۸؛ حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، ص ۶۲۵.
۳۹. منوچهر پزشک، همان، ص ۷۵.
۴۰. معین‌الدین معلم یزدی، *مواهب الیهی*، ج ۱، ص ۱۰۶.
۴۱. محمدرضا شفیعی، «مبارزه حافظ با ریا»، *مقالاتی درباره زندگی و شعر حافظ*، ص ۳۳۸.
۴۲. جنگ کردن با کافران را نوعی جهاد می‌دانستند و جنگ را غزا و مجاهدان را غازی می‌گفتند.
۴۳. حسینقلی ستوده، همان، ج ۱، ص ۸۷.
۴۴. محمود کتبی، همان، ص ۵۳؛ حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، ص ۶۴۴؛ معین‌الدین نطنزی، همان، ص ۱۹؛ دولتشاه سمرقندی، همان، ص ۲۸۵.
۴۵. شمس‌الدین محمد، *حافظ شیرازی*، دیوان حافظ، ص ۴۰۳.
۴۶. محتسب یعنی به شمار آورنده و در اصطلاح نهی کننده از چیزهایی که در شرع ممنوع است از جمله شرب خمر، قمار و سایر اعمال ضد شرعی. جاری کننده حدود و توبه دهنده از گناهان را نیز محتسب می‌نامیدند. (حسینقلی ستوده، همان، ص ۱۲۵).
۴۷. محمد مفید مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ج ۱، ص ۹۸؛ عبدالرزاق سمرقندی، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، ص ۲۶۹.
۴۸. هانس روبرت رویمر، هانس روبرت، ایران در راه عصرجدید، ص ۴۴.
۴۹. قاسم غنی، *تاریخ عصر حافظ*، ج ۱، ص ۱۸۱.
۵۰. شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، همان، ص ۳۵.
۵۱. مجتبی دماوندی، برگ ارغوان، ص ۴۴.
۵۲. محمود کتبی، همان، ص ۶۵؛ غیاث‌الدین خواندمیر، *مآثرالملوک*، ص ۱۳۹؛ عبدالرزاق سمرقندی، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، ص ۲۷۰.
۵۳. معین‌الدین نطنزی، همان، ص ۱۵۸.
۵۴. این اعراب قشلاق‌شان داراب و فرگ و بیلاق‌شان نیریز و هرات و مرو در استان فارس بود. پس از فوت سلطان ابوسعید ایلخانی به شهر بابک آمده و بعضی قراء و قلاع را تصرف کرد و بر مرو تسلط یافت. (احمد علی خان وزیری کرمانی، *تاریخ کرمان*، ص ۱۸۳)

۵۵. محمود کتبی، همان، ص ۴۶.
۵۶. محمود کتبی، همان، ص ۴۲؛ حمدالله مستوفی، همان، ص ۶۲۹؛ احمدبن محمد فصیحی خوافی، *مجمعل فصیحی*، ص ۵۸.
۵۷. عبید زاکانی، *کلیات عبید زاکانی*، ص ۱۷۶؛ عبید زاکانی، *موش و گریه*، ص ۴۴.
۵۸. معین الدین معلم یزدی، *مواهب الهی*، ج ۱، ص ۱۰۶.
۵۹. غیاث الدین خواندمیر، *حبیب السیر*، ج ۳، ص ۲۹۰؛ معین الدین القاسم شیرازی، *تذکره هزار مزار*، ص ۱۵۶.
۶۰. منوچهر پزشک، همان، ص ۱۳۶.
۶۱. عباس اقبال، *تاریخ مغول*، ص ۴۳۶.
۶۲. محمود کتبی، ص ۸۱؛ معین الدین معلم یزدی، همان، ص ۹۹.
۶۳. رویمر، هانس روبرت، *ایران در راه عصر جدید*، ۱۳۸۰: ۴۵.
۶۴. حسینقلی ستوده، همان، ج ۱، ص ۲۱۱.
۶۵. محمود کتبی، همان، ص ۱۱۱.
۶۶. عبدالله محمد هاتفی، *تیمورنامه*، ص ۱۰۲.
۶۷. شرف الدین یزدی، *ظفرنامه*، ج ۱، ص ۳۰۸؛ محمد مفید مستوفی بافقی، همان، ج ۱، ص ۱۴۳.
۶۸. عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، ص ۵۴۷.
۶۹. عصام محمد شبارو، *دولت ممالیک*، ۸۲.
۷۰. یوسف بن تغری بردی اتابکی، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، ج ۷، ص ۹۸.
۷۱. عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، ص ۵۴۵.
۷۲. همان، ص ۵۴۸.
۷۳. عصام محمد شبارو، *دولت ممالیک*، ص ۸۳.
۷۴. محمود کتبی، *تاریخ آل مظفر*، ص ۶۷؛ عبدالرزاق سمرقندی، همان، ص ۲۶۷؛ محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای، *مجمع الانساب*، ص ۳۱۶.
۷۵. غیاث الدین خواندمیر، همان، ج ۳، ص ۳۰۲.
۷۶. هانس روبرت رویمر، «آل جلایر، آل مظفر و سربداران»، *تاریخ ایران کمبریج دوره تیموریان*، ص ۲۶.
۷۷. پیندر ویلسون، «معماری دوره تیموری»، *در تاریخ ایران کمبریج دوره تیموریان*، ص ۳۱۹.
۷۸. ابوالقاسم طاهری، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران*، ص ۲۰.
۷۹. پیندر ویلسون، «معماری دوره تیموری»، *تاریخ ایران کمبریج دوره تیموریان*، ص ۳۲۲.
۸۰. احمد بن حسین بن علی کاتب، *تاریخ جدید یزد*، ص ۸۱-۸۰.
۸۱. معین الدین معلم یزدی، *مواهب الهی*، ج ۱، ص ۲۱۰.
۸۲. پوپ. آ. معماری ایران، ج ۱، ص ۱۸۵.
۸۳. محمود کتبی، ص ۵۷؛ احمد علی خان وزیر کرمانی، *تاریخ کرمان*، ص ۱۹۲؛ احمد بن محمد فصیحی خوافی، ص ۸۰؛ محمد مفید مستوفی بافقی، همان، ج ۱، ص ۱۲۱؛ جعفر بن محمد جعفری، *تاریخ یزد*، ص ۵۳.

۸۴. جعفر بن محمد جعفری، همان، ص ۵۳.
۸۵. امیر مبارزالدین در سال ۷۴۷ هجری بر وسعت شهر یزد افزود و بعضی محلات خارج از آن را داخل محدوده شهر کرد و هفت دروازه برای شهر یزد قرار داد که یکی از آنها دروازه مهریچرد نام داشته است. (حسینقلی ستوده، همان، ج ۱، ص ۱۳۱) که امروزه به شهرستان مهریز *mehriz* در استان یزد مشهور است. (محمد معین، فرهنگ معین)
۸۶. احمد بن حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۱۷۷.
۸۷. محمود کتبی، همان، ص ۶۶-۶۵؛ غیاث‌الدین خواندمیر، همان، ج ۳، ص ۳۰۲.
۸۸. محمد مفید مستوفی باقی، همان، ج ۱، ص ۱۳۳؛ احمد بن حسین بن علی کاتب، همان، ص ۸۶ و ۱۳۹.
۸۹. احمد بن حسین بن علی کاتب، همان، ص ۱۲۱.
۹۰. جعفر بن محمد جعفری، ص ۹-۹۸.
۹۱. ایرج افشار، یادگارهای یزد، ج ۱، ص ۴۴۶.
۹۲. حسینقلی ستوده، تاریخ آل مظفر، ج ۱، ص ۱۷۹.
۹۳. هنر فر، لطف الله، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۱۳۷-۱۳۶؛ حسین نور صادقی، اصفهان، ص ۹۰-۸۹.
۹۴. حسینقلی ستوده، همان، ج ۱، ص ۱۷۹.
۹۵. لطف الله، هنر فر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۱۳۷-۱۳۶.
۹۶. احمد بن علی خان وزیر کرمانی، همان، ص ۲۲۷.
۹۷. احمد بن حسین بن علی کاتب، همان، ص ۱۳۸.
۹۸. جعفر بن محمد جعفری، همان، ص ۵۴.
۹۹. احمد بن حسین بن علی کاتب، همان، ص ۸۸.
۱۰۰. جعفر بن محمد جعفری، همان، ص ۱۲۹-۱۲۸.
۱۰۱. احمد بن حسین بن علی کاتب، همان، ص ۸۸.
۱۰۲. حمد الله مستوفی، ص ۶۳۵؛ سیف‌الدین حاجی نظام عقیلی، آثار الوزراء، ص ۳۲۴؛ جعفر بن محمد جعفری، تاریخ یزد، ص ۱۱۶.
۱۰۳. جعفر بن محمد جعفری، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.
۱۰۴. حسینقلی ستوده، همان، ج ۲، ص ۲۷۳.
۱۰۵. جعفر بن محمد جعفری، ص ۱۲۳.
۱۰۶. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ص ۲.
۱۰۷. حسینقلی ستوده، همان، ج ۱، ص ۱۶۰.
۱۰۸. همان، ص ۱۷۰.
۱۰۹. احمد بن حسین بن علی کاتب، همان، ص ۱۶۵.

منابع

- آژند، یعقوب، *حروفیه در تاریخ*، تهران، نی، ۱۳۶۹.
- افشار، ایرج، *یادگارهای یزد*، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- ابن بطوطه، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه علی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- ابن تغری بردی اتابکی، یوسف، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۳۷۵ق.
- اقبال، عباس، *تاریخ مغول*، ج ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- امورتی، ب.س، «مذهب در دوره تیموریان»، *تاریخ ایران کمبریج دوره تیموریان*، مترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۷۹.
- باسانی، آ «دین در عهد مغول»، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۶.
- پزشک، منوچهر، *عصر فترت در ایران سده‌های میانه*، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۸۷.
- پوپ، آ، *معماری ایران*، ترجمه غلامحسین صدیقی افشار، ج دوم، تهران، فرهنگیان، ۱۳۷۰.
- تنوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی، *تاریخ آلفی*، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- جعفری، جعفر بن محمد، *تاریخ یزد*، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی، ج هفتم، تهران، پیام محراب، ۱۳۷۸.
- خواندمیر، غیاث الدین، *حبیب السیر*، بی جا، کتابخانه خیام، بی تا.
- _____، *مآثرالملوک*، تصحیح میر هاشم محدث، بی جا، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹.
- دماوندی، *مجتبی برگ ارغوان (زندگی، افکار و تاریخ عصر حافظ)*، تهران، نشر لوح زرین، ۱۳۸۶.
- هانس روبرت، رومیر، «جانشینان تیمور»، *تاریخ ایران کمبریج دوره تیموریان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۷۹.
- رویمیر، هانس روبرت، «آل جلایر، آل مظفر و سرداران»، *تاریخ ایران کمبریج دوره تیموریان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۷۹.
- _____، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذراهنجی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
- زاکانی، عبید، *کلیات عبید زاکانی*، تهران، طلوع، ۱۳۷۱.
- _____، *موش و گربه*، ج دوم، تهران، مروارید، ۲۵۳۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، *از کوچه زندان*، ج دهم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲.
- سامی، «سکه‌های شاهان آل اینجو و آل مظفر در فارس»، *مجموعه مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی*، به کوشش محمد حسین اسکندری، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۳.
- ستوده، حسینقلی، *تاریخ آل مظفر*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶/۱۳۴۷.
- سمرقندی، دولت‌شاه، *تذکره الشعراء*، تصحیح محمد عباسی، تهران، کتابفروشی باران، ۱۳۳۷.
- سمرقندی، عبدالرزاق، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳.

- سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، *تاریخ الخلفاء*، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.
- شبارو، عصام محمد، *دولت ممالیک*، ترجمه شهلا بختیاری، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- شفیعی، محمدرضا، «مبارزه حافظ با ریا»، *مقالاتی درباره شعر و زندگی حافظ*، به کوشش منصور رستگار فسایی، چ چهارم، شیراز، جامی، ۱۳۶۷.
- شیرازی، معین الدین قاسم، *تذکره هزار مزار*، ترجمه عیسی بن جنید، شیراز، کتابفروشی احمدی و جهان نما شیراز، ۱۳۲۰.
- طاهری، ابوالقاسم، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران*، لندن، بی‌نا، ۱۳۴۷.
- غنی، قاسم، *تاریخ عصر حافظ*، چ هفتم، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۷۵.
- فضیحی خوافی، احمدبن محمد، *مجموع فصیحی*، تصحیح محمود فرخ، مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۹.
- قروینی، عبداللطیف، *لب التواریخ*، بی‌جا، بنیاد گویا، ۱۳۶۳.
- کاتب، احمدبن حسین بن علی، *تاریخ جدید یزد*، به کوشش ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- کتبی، محمود، *تاریخ آل مظفر*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چ دوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴.
- گلابزاده، محمدعلی، «مسجدجامع کرمان؛ درکوبیر»، *فصلنامه کرمان*، سال پنجم، ش ۱۹، ص ۹-۴.
- مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام ادوارد براون، چ دوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۱.
- مستوفی باقعی، محمدمفید، *جامع مفیدی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، کتابفروشی اسدی، ۱۳۴۲.
- معلم یزدی، معین الدین، *مواهب الهی*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۳۲۶.
- معین، محمد، *فرهنگ معین*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- میرحسینی، محمد حسن، *آل مظفر*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۷.
- نبئی، ابوالفضل، *اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری*، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۵.
- نطنزی، معین الدین، *منتخب التواریخ معینی*، تصحیح ژان اوین، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶.
- نظام عقیلی، سیف الدین حاجی، *آثار الوزراء*، تصحیح جلال الدین محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- نور صادقی، حسین، اصفهان، تهران، ۱۳۱۶.
- وزیری کرمانی، احمد علی خان، *تاریخ کرمان*، تصحیح باستانی پاریزی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- ویلسون، پیندر، «معماری دوره تیموری»، *تاریخ ایران کمبریج دوره تیموریان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۷۹.
- هاتفی، عبدالله محمد، *تیمورنامه*، تصحیح ابوهاشم سید یوشح، بی‌جا، بی‌نا، ۱۹۵۸م.
- هنر فر، لطف الله، *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، اصفهان، کتابفروشی ثقفی، ۱۳۴۴.
- یزدی، شرف الدین علی، *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۶.